السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین

یا حسین

بررسی راهبرد ترکیبی بنی‌امیه در تبدیل حاکمیت در جامعه اسلامی به سلطنت

عملیات استحاله

بررسی اقدامات بنی‌امیه و اثرات مهلک آنها بر جامعه اسلامی درس‌های بزرگی برای مسلمانان در همه عصرها و مصرها دارد. بنی‌امیه در زمان پیامبر اکرم همه تلاش خود را برای نابودی اسلام از طریق کشتن رسول خدا و یاران او کردند ولی وقتی از نابودی اسلام از طریق جنگ مسلحانه کاملاً نومید شده بودند، تصمیم گرفتند با نفوذ در ارکان جامعه اسلامی و اشغال مَفْصَل‌های حساس دستگاه‌های تصمیم‌گیری جامعه، بار دیگر بر مسلمانان سیطره یابند. آنان پس از نفوذ در دستگاه‌های اجرایی، اقتصادی و سیاسی جهان اسلام،عملیات استحاله را آغاز کردند. یکی از مهم‌ترین روش‌های استحاله آنها، شکستن حرمت احکام اسلام از طریق رواج فساد اخلاقی، اقتصادی و اداری و تحریک احساسات مسلمانان بود. آنان از این طریق در جامعه اسلامی التهاب ایجاد می‌کردند و با ناراضی کردن مردم از حکومت، اندیشه ناکارآمدی حکومت دینی را در باورها می‌نشاندند. بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با جانشین برحق پیامبر اسلام، بنی‌امیه استحاله درونی جامعه اسلامی را از طریق ایجاد اختلاف بین گروه‌ها و دسته‌های بیعت‌کننده با امیرمؤمنان(ع) پی گرفتند و به طور همزمان مبارزه علنی بیرونی را مانند صدر اسلام آغاز کردند.

به گواهی تاریخ، بنی‌امیه از همان ابتدا سعی در نابودی دین خدا داشتند اما به دلیل اینکه نتوانستند آن را از طریق سخت و نظامی از بین ببرند، راهبرد نفوذ و استحاله را پیش گرفتند. ائمه شیعه نیز در تقابل با این راهبرد خطرناک اقداماتی را انجام دادند تا بتوانند جامعه اسلامی را از این توطئه بزرگ آگاه کنند که قیام و شهادت سیدالشهدا(ع) و اسارت اهل‌بیت پیامبر(ص) نقطه اوج و عطف این اقدامات است. به منظور بررسی بیشتر راهبرد ترکیبی بنی‌امیه در استحاله حکومت و جامعه اسلامی یادداشتی از حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر «جواد سلیمانی» تقدیم می‌شود.

بنی‌امیه هسته مرکزی حزب طلقا به حساب می‌آمدند، آنان کسانی بودند که پیش از پیروزی اسلام قدرت برتر مکه و حتی جزیره‌العرب به حساب می‌آمدند؛ هم از حیث نظامی و هم از حیث سیاسی و اقتصادی قدرت درجه اول شمرده می‌شدند. پس از بعثت پیامبر(ص)، بشدت با دعوت آن حضرت مخالفت کردند، چرا که حاکمیت ارزش‌های اسلامی را با منافع دنیوی خویش در تضاد می‌دیدند. از این رو به رغم تساهل با سایر ادیان مکه با اسلام به سختی به مبارزه پرداختند، پیامبر(ص) و مسلمانان را تحت سخت‌ترین فشارها قرار دادند به طوری که مسلمانان برای حفظ دین و انجام مناسک خویش دست از مال و منال و خاندان خود کشیدند و به ناچار به حبشه و مدینه هجرت کردند ولی کفار قریش به سرکردگی بنی‌امیه، همچنان به تعقیب آنها ادامه دادند و افرادی را به حبشه فرستادند تا پادشاه حبشه را به اخراج مسلمانان وادار کنند. آنان ۳ جنگ سنگین و خونین خسارت‌بار را بر حکومت نوپای پیامبر(ص) در مدینه وارد ساختند که در برخی از این جنگ‌ها ضربه‌های سختی به مسلمانان وارد کردند. هدف اصلی آنان در این جنگ‌ها قبل از هر چیز نابودی اسلام و کشتن پیامبر(ص) بود ولی در پرتو مجاهدت‌های پیامبر(ص) و امیرمومنان(ع) و اصحاب راستین آن حضرت و در سایه امدادهای غیبی خداوند متعال سرانجام مسلمانان پیروز شدند و مکه را فتح کردند. روز فتح مکه نیز ابوسفیان و فرزندانش تنها از روی ترس اسلام آوردند و سیاست دشمنی علنی و حمله از بیرون را به ستیز پنهان و نفوذ از درون تغییر دادند. آنان که از نابودی اسلام از طریق جنگ مسلحانه کاملا نومید شده بودند، این بار تصمیم گرفتند با نفوذ در ارکان جامعه اسلامی و اشغال مَفْصَل‌های حساس دستگاه‌های تصمیم‌گیری جامعه، بار دیگر بر مسلمانان سیطره یابند. از این رو ابتدا مناطق مفتوحه شامات را به دست گرفتند؛ اول یزیدبن‌ابی‌سفیان و بعد از مرگ او برادرش معاویه فرمانده نیروهای نظامی و حاکم شام شدند. آنها در زمان عثمان قلمرو نفوذ خود را گسترش داده، ریاست دفتر عثمان و فرمانداری کوفه و مصر را نیز تصاحب کردند؛ از آنجا که فرمانداری کوفه بر تمام مناطق ایران نیز نظارت داشت، می‌توان گفت ایران هم تحت نفوذ بنی‌امیه قرار گرفت. آنان پس از نفوذ در دستگاه‌های اجرایی و اقتصادی و سیاسی جهان اسلام، عملیات استحاله را آغاز کردند. یکی از مهم‌ترین روش‌های استحاله آنها، شکستن حرمت احکام اسلام از طریق رواج فساد اخلاقی و اقتصادی و اداری و تحریک احساسات مسلمانان بود. آنان از این طریق در جامعه اسلامی التهاب ایجاد می‌کردند و با ناراضی کردن مردم از حکومت، اندیشه ناکارآمدی حکومت دینی را در باورها می‌نشاندند. به نمونه‌های زیر توجه کنید: ولیدبن عقبه بن ابی معیط رسما در کوفه شراب خورد و در محراب عبادت هنگام نماز صبح از فرط شراب‌خواری استفراغ کرد. این عمل سخت مسلمانان کوفه را خشمگین کرد، به طوری که یکی از نمازگزاران - عتاب بن غیلان - گفت: «والله لا أعجب إلامن بعثک إلینا والیاً و علینا امیراً؛ قسم به خدا از کسی که تو را والی و امیر ما قرار داده، تعجب می‌کنم». سعید بن عاص رسما به مردم کوفه گفت: انّما هذا السواد فطیر لقریش؛ سرزمین‌های سرسبز عراق، کالای بی‌مقدار قریش است». این سخن به معنای برده دانستن فاتحانی بود که با جانبازی‌های خود این مناطق را فتح کرده و اکنون براساس حق اسلامی خویش باید از محصولات آن استفاده کنند. از این رو، اعتراض مردم را برانگیخت، مالک اشتر فرمود: «أتجعل ما أفاءالله علینا بظلال سیوفنا و مراکز رما حنا بستاناً لک و لقومک؟ آیا این زمین‌های سرسبزی را که خداوند در ازای شمشیر زدن‌ها و فرود آمدن نیزه‌های‌مان به عنوان غنیمت به ما عطا فرموده، مال خود و قومت می‌خوانی». عبدالله بن سعد بن ابی سرح با ظلم و ستم خود، مردم مصر را به تنگ آورد؛ به‌گونه‌ای که عده زیادی از مسلمانان از مصر به مدینه آمده و از او شکایت کردند ولی شکایت آنان موجب به خطر افتادن جان خودشان شد، زیرا هنگام بازگشت در میان راه غلام عثمان را، در حالی که حامل نامه‌ای برای عبدالله بن سعد بود، دیدند. مشکوک شده، نامه را گشودند. معلوم شد حاوی دستوری از طرف عثمان به عبدالله بن سعد مبنی بر دستگیری و به دار کشیدن برخی معترضان است. این امر آتش خشم آنان را برافروخت. از این رو، از همانجا راهی مدینه شدند و علیه عثمان انقلاب کردند. این برخوردهای دوگانه، مردم شهرهای مختلف را به تنگ آورد و سرانجام خواهان عزل عثمان شده، او را کشتند. معاویه گمان می‌کرد با کارشکنی‌های بنی‌امیه و عزل عثمان، حکومت به دست او خواهد افتاد.

به همین دلیل به زبان از عثمان حمایت ولی در عمل زمینه انتقال قدرت از عثمان به خود را فراهم می‌کرد. وی ۱۲ هزار نیرو در شام به عنوان حمایت از عثمان بسیج کرده بود اما بیرون شام آنها را متوقف کرد و از ادامه حرکت آنان به سوی مدینه ممانعت کرد. سپس خود به مدینه رفت و به عثمان گفت: آمده‌ام تا نظرتان را بگیرم و برگردم نیروها را بیاورم، عثمان کید او را فهمید و گفت: «لا والله، و لکنّک أردت أن تُقتل فتقول: أنا ولیّ الثأر؛ نه قسم به خدا! تو می‌خواهی من کشته شوم و تو بگویی من صاحب خون [عثمان] هستم». معاویه دنبال فرو افکندن حکومت دینی صوری عثمان و تحکیم قدرت خویش بود ولی با تلاش بزرگانی چون مالک اشتر و عمار یاسر و محمدبن ابی‌بکر، مردم بعد از قتل عثمان با علی(ع) بیعت کردند و بنی‌امیه به هدف خود، یعنی بنیان‌گذاری سلطنت اموی نرسیدند. آنان آرام ننشستند و عملیات تضعیف حکومت دینی را ادامه دادند اما نه به شیوه گذشته، زیرا علی(ع) کاملا ماهیت ضداسلامی آنان را می‌شناخت به طوری که می‌فرمود: «وَالّذی فلق الحبّه و بَرَأ النَّسَمهَ ما اسلموا و لکن استسلموا و أسرُّوا الکفر؛ قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید آنها اسلام نیاوردند، لکن به ظاهر تسلیم شده‌اند و کفر خود را پنهان کرده‌اند». و شاید به همین جهت در همان روزهای نخست خلافت، همه کارگزاران اموی را عزل کرد. از این رو امویان این بار علاوه بر ادامه استحاله درونی جامعه اسلامی از طریق ایجاد اختلاف بین گروه‌ها و دسته‌های بیعت‌کننده با امیرمومنان(ع) به طور همزمان مبارزه علنی بیرونی را مانند صدر اسلام آغاز کردند. ابتدا طلحه و زبیر را به جنگ با امیرمومنان(ع) تحریک کردند. مروان بن حکم به طور علنی در جنگ جمل شرکت کرد و اوضاع را به دقت زیر نظر داشت به گونه‌ای که وقتی علائم پشیمانی را در طلحه دید، در همان میدان نبرد از پشت به سویش تیر افکند و او را از پا درآورد. معاویه نیز به محض اطلاع از بیعت مردم با علی(ع) طی نامه‌ای بیعت خود را با طلحه و زبیر اعلان کرد و از آنها خواست به خون‌خواهی عثمان برخیزند. سپس در جنگ صفین خود مستقیما رو به روی امیرمومنان(ع) قرار گرفتند و وقتی از پیروزی نظامی در میدان نبرد نومید شدند، از طریق تزویر و تطمیع، عناصر فرصت‌طلب سپاه کوفه را فریفتند و به این وسیله مقاومت سپاه حضرت را شکستند و دست به غارت شهرهای تحت نظارت حکومت علی(ع) زدند و سرانجام با بهره‌گیری از زر و زور و تزویر اقتدار حکومت امام علی(ع) و فرزند گرانقدرش امام حسن(ع) را متلاشی کردند و در نهایت به سال ۴۱ هجری زمینه فروپاشی حکومت دینی و تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت طاغوتی را فراهم آوردند. معاویه رسما در سخنرانی خویش در میان جمعیت کوفه پس از صلح امام حسن(ع) گفت: «إنّی ما قاتلتکم لتصلّوا و لالتصوموا و لالتحجّوا و لا لتزکوا انکم لتفعلون ذلک انّما قاتلتکم لاتأمّر علیکم؛ من با شما نجنگیده‌ام تا نماز گزارده و روزه گرفته و حج به جا آورید و زکات بپردازید، شما اینها را انجام می‌دهید. من با شما جنگیده‌ام تا بر شما حکومت کنم». اما با همه تلاش‌های بنی‌امیه در جهت فروپاشی دینی، هنوز اصول و فروع اسلام در جامعه زنده بود. صوم و صلات، حج و زکات و اذان و اقامه، توحید و نبوت و قرآن و معاد جزو باورهای مقدس جامعه اسلامی به حساب می‌آمد. مردم ۵ بار در شبانه‌روز بر مأذنه‌ها اذان می‌گفتند، استوانه‌ها و ارکان دین حفظ مانده بود. بنی‌امیه به آن هدف نهایی خویش که هدم و مسخ اساس دین بود، نائل نیامده بود. معاویه تحت فشار افکار عمومی شعائر اسلامی را رعایت می‌کرد. به حریم اعتقادات و اصول و فروع دین تجاوز علنی و رسمی نمی‌کرد ولی سخت از استمرار حیات شالوده‌های دین غمگین و ملول بود. این حقیقتی است که وی در ملاقات با مغیره بن شعبه ابراز داشته است؛ در پاسخ مغیره که از او درخواست کرده بود: حال که به قدرت رسیده، قدری با بنی‌هاشم ملایم‌تر رفتار کند تا نام نیکی از خویش باقی گذارد، محو شدن نام خلیفه اول و دوم را شاهد آورده، با اشاره به شهادت به رسالت پیامبر(ص) در اذان‌های پنجگانه گفت: «و أی ذکر یدوم بعد هذا؛ پس از این دیگر چه نامی باقی خواهد ماند». این نشان می‌دهد معاویه از زنده بودن نام پیامبر(ص) در جامعه، سخت ناراحت بود و اگر فرصت مناسبی می‌یافت، یاد پیامبر(ص) را از خاطره‌ها محو می‌کرد ولی تا زمان مرگ به هدف خویش نرسید و لکن یزید سیاست پنهان پدر را آشکارا دنبال کرد و با عزم نابود کردن اساس دین و انکار رسالت و وحی و نبوت و معاد و قیامت و گرفتن انتقام کشته‌های کفار قریش در جنگ بدر به میدان آمد. بهترین گواه این مدعا سخنی است که هنگام ملاقات با سر مطهر حسین بن علی(ع) بر زبان جاری کرده و در حقیقت با گفته خویش کفر خود را علنی کرد و گفت:

لیت اشیاخی ببدرٍ شهد
واجَزَعَ الخزرجُ مِن وقع‌الاسل لعبت هاشم بالملک‌فلا
خبرٌ جاء و لاوحیٌ نزل لستُ مِن خندف إن لم انتقم

من بنی احمد ماکان فعل؛ ای کاش بزرگانم که در جنگ بدر کشته شدند، حضور داشتند و جزع و ناله قبیله خزرج را از ضرب نیزه می‌شنیدند. بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کردند، نه خبری [از آسمان] آمده بود و نه وحی‌ای نازل شد. من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد به خاطر آنچه انجام داده، انتقام نگیرم. بیت نخست این ابیات شعری بود که ابن زبعری یکی از کافران مکه هنگام پیروزی کفار در جنگ اُحد سروده بود. تمسک به این اشعار نشان آن بود که اساسا یزید می‌خواهد تیر خلاص را به پیکره نیمه‌جان دین بزند. بنابراین تا قبل از یزید بنی‌امیه موفق شدند حکومت دینی را فرو ریخته و ارزش‌های اصیل اسلامی جامعه را به ارزش‌های بدیل جاهلی تغییر دهند ولی از این پس بنای نابودی و مسخ اساس دین و ارکان و اصول آن را در سر می‌پروراندند. از این رو وقتی یزید روی کار آمد، سیدالشهدا(ع) به این راز پنهان و هدف شوم اشاره کرده، فرمودند: «و علی الاسلام‌السلام إذا قد بُلِیَت الامّه براعٍ مثل یزید؛ دیگر فاتحه اسلام را باید خواند که امت [اسلامی] به حاکمی مانند یزید مبتلا شده باشد».

بنی امیه؛ مجسمه ابتذال

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی رحمت‌الله علیه، از مورخان و پژوهشگران تاریخ اسلام بودند که آثار متعدد و مفیدی از ایشان به یادگار مانده است. ما در «وطن‌امروز» این افتخار را داشتیم که با این عالم جلیل‌القدر و محقق پرتلاش ارتباط داشته و در قالب مصاحبه از ایشان بهره‌های علمی و اخلاقی ببریم. این دانشمند مهذب در ایام محرم ۲ سال پیش به لقای پروردگار شتافت و جامعه علمی ایران را بویژه در حوزه تاریخ اسلام از وجود خود محروم کرد. اکنون در آستانه دومین سالگرد قمری وفات حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی یادداشتی از این پژوهشگر تاریخ اسلام در زمینه شناخت بیشتر بنی‌امیه تقدیم می‌شود.

مجموع آثار منفی حکومت سلسله بنی‌امیه را می‌توان در چند بند خلاصه کرد:

۱- نظام حکومت اسلامی از زمان معاویه به بعد، به حکومت استبدادی موروثی فردی مبدل شد.

۲- مساوات که یکی از ارکان مهم نظام اسلامی بود، از میان رفت. در حالی که قرآن و سنت پیامبر امتیازها را ملغی کرده و ملاک برتری را نزد خدا پرهیزگاری می‌دانست، امویان نژاد عرب را نژاد والاتر شمردند و گفتند: چون پیغمبر اسلام از عرب برخاسته است پس عرب بر دیگر مردمان برتری دارد و از جمله عرب، قریش برتر از دیگران است.

۳- درآمد دولت که باید به مصرف کارهای عمومی برسد و نیز غنیمت‌های جنگی و فیئی که از مجاهدان بود، خاص حکومت شد و آنان این مال‌ها را صرف تجمل و خوشگذرانی خود کردند.

۴- دستگیری، زندانی کردن، شکنجه، کشتار و گاه قتل عام متداول شد.

۵- رسم دوره خلفای راشدین این بود که اگر می‌خواستند درباره موضوعی حکمی بدهند نخست به قرآن و سنت پیغمبر رجوع می‌کردند و اگر چنان حکمی را نمی‌یافتند، از یاران پیغمبر، مهاجران و انصار می‌پرسیدند که آیا در این باره حدیثی از پیغمبر شنیده‌اید، یا نه؟ اگر پس از همه این جست‌وجوها سندی نمی‌یافتند، آنان که در فقاهت بصیرتی داشتند، با اجتهاد خود حکم را تعیین می‌کردند، به شرط آنکه آن حکم با ظاهر قرآن و سنت مخالفت کلی نداشته باشد اما در عصر امویان خلفا هیچ مانعی نمی‌دیدند که حکمی صادر کنند و آن حکم خلاف قرآن و گفته پیامبر باشد، چنانکه معاویه برخلاف گفته صریح پیغمبر عمل کرد و زیاد را که نامشروع متولد شده بود فرزند ابوسفیان و برادر خود خواند.

۶- چنانکه می‌دانیم، فقه اسلام برای مجازات متخلفان احکامی دارد که به نام حدود و دیات معروف است. مجرم باید طبق این احکام کیفر ببیند اما در دوره امویان کیفر و مجازات هیچ‌گونه مطابقتی با جرم نداشت. مجازات مقصر بسته به نظر حاکم بود؛ گاه مجرم را می‌بخشیدند و گاه بی‌گناهی را می‌کشتند و گاه برای محکوم مجازاتی بیش از جرمش تعیین می‌کردند.

۷- با آنکه فقهای بزرگی در حوزه اسلامی تربیت شدند، غالبا کسی به گفته آنان توجهی نمی‌کرد و اگر فقیهی حکمی شرعی می‌داد که به زیان حاکمی بود، از تعرض مصون نمی‌ماند. بدین جهت امر به معروف و نهی از منکر که ۲ فرع مهم اسلامی است تعطیل شد و کسی جرأت نمی‌کرد خلیفه یا عمّال او را از زشتکاری منع کند.

۸- حریم حرمت شعائر اسلامی درهم شکست و به آنچه در دیده مسلمانان مقدس می‌نمود اهانت روا می‌داشتند، چنانکه خانه کعبه و مسجدالحرام را ویران و به تربت پیغمبر و منبر و مسجد او توهین کردند و مردم مدینه را به مدت ۳ روز قتل عام کردند.

۹- برای نخستین بار در تاریخ اسلام، فرزندان پیغمبر را کشتند و زنان و دختران خاندان او را به اسیری گرفتند و در شهرها گرداندند.

۱۰- مدیحه‌سرایی که از شعارهای دوره جاهلی بود و در عصر پیغمبر مذموم شناخته شد، دوباره متداول شد و شاعران عصر اموی چندان که توانستند خلیفه یا حاکمی را به چیزی که در او نبود ستودند و از آنچه در آنان بود زدودند.

۱۱- دسته‌ای عالم دنیاطلب و دین فروش بر سر کار آمدند که برای خشنودی حاکمان، خشم خدا را بر خود خریدند. اینان به میل خویش، ظاهر آیه‌های قرآن و حدیث پیغمبر را تأویل کردند و بر کردار و گفتار حاکمان صحه گذاشتند.

۱۲- گرایش به تجمل در زندگی، خوراک، لباس، ساختمان و اثاث‌البیت روزبه‌روز بیشتر شد و کاخ‌های مجلل در مقر حکومت و حتی در شکارگاه‌ها ساخته شد.

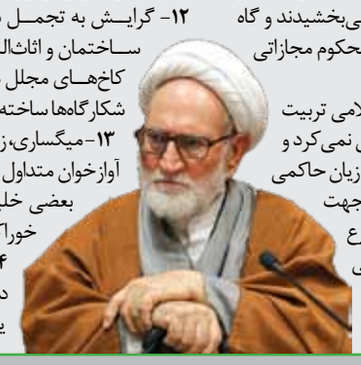

۱۳- میگساری، زن بارگی و خریداری کنیزکان آوازخوان متداول شد تا آنجا که گفتار روزانه بعضی خلیفه‌های اموی درباره زن و خوراک و شراب بود.

۱۴- تحقیر موالی و تبعیض درباره آنان: حکومت بنی‌امیه یک حکومت نژادی محض بود و سیاست آنها مبتنی بر سیادت عرب و تحقیر و کوچک شماری ملل مغلوب بویژه ایرانیان بود. طبق این سیاست، عرب را در تمام شؤون بر عجم ترجیح می‌دادند. نظام حکومت اشرافی بنی‌امیه موالی (ایرانیان) را مانند بندگان زرخرید، از تمام حقوق و شؤون اجتماعی محروم می‌داشت و اصولاً تحقیر و استخفاف، با نام موالی همیشه همراه بود. موالی از هر کار و شغل آبرومندی محروم بودند، حق نداشتند سلاح بسازند و بر اسب سوار شوند، دختری حتی از بیابان‌نشینان بی‌نام و نشان عرب را به همسری بگیرند و اگر احیاناً چنین کاری مخفیانه انجام می‌شد طلاق و جدایی را بر آن زن و تازیانه و زندان را بر مرد تحمیل می‌کردند.

حکومت و قضاوت و امامت نیز همه جا مخصوص عرب بود و هیچ مولایی و غیر عربی به این گونه مناصب و مقامات نمی‌رسید. اصولاً عرب اموی را اعتقاد بر این بود که برای آقایی و فرمانروایی آفریده شده است و کار و زحمت مخصوص موالی و ذمی‌ها است؛ اینگونه برخورد نسبت به موالی یکی از بزرگ‌ترین علل سقوط آنان به دست ایرانیان به شمار می‌رود.

■ **روش بنی‌امیه در حکومت‌داری**

روش آنان در حکومت‌داری، روش سلطنتی استبدادی و موروثی بود. دربار آنان کانون فساد و ابتذال بود و به جای دانشمندان و خردمندان، مرکز تجمع آوازه‌خوانان و غزل‌سرایان و بزم‌آفرینان بود. حکومت آنان حکومت دانش‌پرور و فرهنگ‌دوست نبود و هیچ حقی و حقوقی برای مردم قائل نبودند. اگر از مردم برای هر خلیفه جدید، در آغاز کار، بیعت می‌گرفتند، امری ظاهری و نمایشی بود، زیرا هر خلیفه قبلاً به عنوان ولیعهد منصوب می‌شد و رای مردم تاثیری نداشت و فایده بیعت نمایشی مردم برای آنان این بود که بتوانند هرگونه قیام و اعتراض مردم را به بهانه اینکه نقض بیعت کرده‌اند، سرکوب کنند!

نقل کرده‌اند روزی شخصی به عبدالملک‌بن‌مروان (پنجمین خلیفه اموی) گفت: آیا در امانم که با تو مناظره‌ای کنم؟ گفت: بله. آن شخص گفت: این خلافت که آن را در دست گرفته‌ای، آیا از طریق نصب از جانب خدا یا پیامبر به تو رسیده است؟

گفت: نه!

پرسید: آیا امت اسلامی اجماعی کرده و به خلافت تو رضایت داده‌اند؟

گفت: نه!

پرسید: آیا بیعتی به گردن آنها داشتی و به بیعت خود وفادار شده و تو را به خلافت قبول کرده‌اند؟

گفت: نه!

پرسید: آیا اهل شورا تو را انتخاب کردند؟

گفت: نه!

آن مرد پرسید: آیا غیر از این است که با قدرت و زور بر آنان مسلط شدی و اموال‌شان را در اختیار گرفتی و آنان را محروم گذاشتی؟

گفت: بله!

آن مرد پرسید: پس به چه مجوزی خود را امیرالمومنین نامیده‌ای در حالی که چنین سمتی از طرف خدا و پیامبر و مسلمانان به تو واگذار نشده است؟

عبدالملک گفت: از کشور من برو بیرون اگرنه تو را می‌کشم.

آن مرد گفت: این پاسخ افراد عادل و منصف نیست و آنگاه از کاخ عبدالملک بیرون رفت.